

فصلنامه مطالعات سیاسی  
سال هفتم، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۹۳  
صفحات: ۷۷-۵۳  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۷؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۶/۵

## باز اندیشی مفاهیم ژئوپولیتیک در عصر پسا مدرن

دکتر علی آدمی\* / الهام کشاورز مقدم\*\*

### چکیده

در طی چند قرن گذشته، ژئوپولیتیک ماهیت‌های مختلفی به خود گرفته، گاه در خدمت جنگ بوده و گاه صلح و زمانی نیز بر قابلیت‌های اقتصادی تاکید کرده و موجب همکاری و همگرایی مناطق شده. به هر حال تاکنون با رویکردی واقع‌گرا به پدیده‌های عرصه سیاست بین‌الملل می‌نگریسته است. بنابراین در چارچوب ژئوپولیتیک کلاسیک، دولت‌ها بدنبال کسب سرزمین‌های حساس جهت قدرت‌یابی و دستیابی به منافع ملی بیشتر بودند. لیک به ناگهان با چالش‌های چند جانبه از سوی جهانی شدن و رویکرد انتقادی نظریات روابط بین‌الملل مواجه شد. این چالش‌ها فضای فکری ژئوپولیتیسین‌های جدید را دگرگون ساخت و البته منجر به کاسته شدن و به حاشیه رفتن اهمیت ژئوپولیتیکی دولت‌ها شد. از سویی انسان و رهایی آن در کانون توجه قرار گرفت و از سوی دیگر هویت ملی، منافع ملی، مرزهای سرزمینی با شروع فرایند جهانی شدن به حاشیه رانده شده‌اند.

### کلید واژه‌ها

ژئوپولیتیک انتقادی، پست مدرنیسم، فمینیسم، جهانی شدن.

\* عضو هیات‌علمی و استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

aliadami2002@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

elham\_keshavarz4117@yahoo.com

## بیان مساله

در آغاز قرن بیستم هنگامی که مکیندر در محور جغرافیایی تاریخ سخن راند متقاعد شده بود که سیاست جهانی در کنترل یک بخش خاص است. تنها امپریالیسم بود که با توجه به منابع طبیعی و موقعیت جغرافیایی خاص برخی از دولت‌ها، به آن‌ها نظر داشت. امپریالیسم برای اینکه همواره در ماتریس قدرت جهانی باقی بماند مرز مستعمراتی خود را گسترش می‌داد (Murphy & Hommel, 2005:2). از دیگر سو همانطور که می‌دانیم، فرآیندهای ژئوپولیتیک بر اساس برآوردی از شرایط جغرافیای سیاسی و اقدامات رهبران سیاسی صورت می‌گیرد. در این رابطه دولت‌ها از وضعیت‌های جغرافیایی معانی خاصی را می‌فهمند که در دوران جنگ جهانی دوم این معانی در جنگ خلاصه می‌شد (Henrikson, 2003: 114). در تعریف کلاسیک، سیاست دولت‌ها توسط جغرافیای آن‌ها مشخص می‌گردد و این بدین معنی است که بازیگر اصلی آن دولت ملی است. اما در مرحله‌ی بعد ژئوپولیتیک، را بر اساس الگوی اقتصادی<sup>۱</sup> تعریف نمودند. در اینجا شرکت‌های چند ملیتی، موسسات مالی جهانی و غیر دولتی وارد شدند که با ظهور آن‌ها فرایند جهانی شدن تسریع گشت. بنابراین ژئوپولیتیک به‌عنوان یک گفتمان وابسته به نظریات روابط بین الملل مدام در حال چرخش بود و کدهای آن در میان نظریات در نوسان (David Rae, 2007: 43).

طی چند قرن گذشته، ادبیات ژئوپولیتیک رویکردی اساساً رئالیستی و منازعه‌گرایانه به سیاست بین الملل داشته و همین امر نیز موجب وقوع منازعات و جنگ در صحنه جهانی بوده است. با وجود تلاش‌های بسیار، در جهت تغییر فضای فکری جهان و زیر سوال بردن نظریات استعماری افرادی مانند مکیندر، ماهان و سایر نظریه پردازان اولیه مطرح در حوزه‌ی ژئوپولیتیک، تغییرات بسیار ساده‌انگارانه تلقی می‌شد. تغییر شکل مولفه‌های صرفاً سیاسی به اقتصادی و تشکیل مناطق نتوانست ماهیت ژئوپولیتیک را تغییر دهد چرا که همچنان رقابت میان مناطق و دولت‌ها باقی مانده بود. اما انتقاد طرفداران نظریه ژئوپولیتیک انتقادی عملاً همین بعد دولت محورانه و منازعه‌گرایانه ژئوپولیتیک سنتی را هدف می‌گیرد. به اعتقاد این گروه از نظریه پردازان نقش دولت‌ها در حال تضعیف شدن است و فرایندهایی همچون جهانی

۱. تعریف ژئوپولیتیک بر مبنای مناطق مهم اقتصادی نیز همچنان به رقابت میان کشورها برای دستیابی به این سرزمین‌ها منجر شد. در این دوره خلیج فارس یکی از مناطق کلیدی بود که کشمکش‌ها و جنگ‌هایی در آن روی داد.

شدن آن را شتاب بخشیده است. دیگر نمی‌توان از صرف بازیگران دولتی و منافع متعارض آن‌ها سخن گفت. در این اثنا جهانی شدن، از اهمیت مرز و سرزمین در امور سیاسی و مناسبات قدرت کاست و سعی در جایگزینی مولفه‌های خود به جای مولفه‌های ژئوپولیتیک نمود. در نتیجه با فرسوده تر و نفوذپذیر تر شدن مرزهای ملی، حد و مرزهای هویتی در هم می‌ریزد و فارغ از اینکه افراد در کدام منطقه و سرزمین هستند از طریق شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی به هم متصل شده و هویت مشترک جهانی میانشان شکل می‌گیرد که در این شکل‌گیری هویتی هیچ دولتی دخالت نداشته است. توسعه ارتباطات جهانی و ساماندهی نوین اطلاعاتی با بهره‌گیری از تکنولوژی‌های فوق مدرن، زمان و مکان را در نور دیده و پایه سرزمینی دولت‌ها را به شدت سست کرده است. با این توضیحات در این نوشتار ما سعی داریم تا بدانیم که چه عواملی بر دگرگونی مفهوم ژئوپولیتیک تاثیرگذار بوده‌اند؟ و آیا ژئوپولیتیک هنوز هم به‌عنوان عامل تعیین کننده و موثری در سیاست بین الملل باقی مانده است؟

در پاسخ باید اذعان نمود که ظهور نظریات انتقادی و ساختار شکن، شناور شدن هویت‌ها و در نهایت جهانی شدن، ساختار مفاهیم و تئوری‌های ژئوپولیتیک کلاسیک را واژگون ساخته است. چنین تغییراتی از اهمیت ژئوپولیتیک کاسته اما نمی‌توان آن را نادیده گرفت به هر حال جغرافیا یک عامل فیزیکی ثابت است که منافع حاصل از آن نیز دایمی‌تر است. همچنین روش تحقیق ما در این مقاله تبیینی است در واقع ما بدنبال بیان نفس تاثیرگذاری و همچنین میزان همبستگی میان متغیر مستقل و متغیر وابسته هستیم که چه رابطه‌ای میان جهانی شدن و نظریات انتقادی با مفهوم ژئوپولیتیک کلاسیک وجود دارد و چگونه دگرگونی در ماهیت قدرت بر اساس نظریات انتقادی بر اهمیت رویکرد ژئوپولیتیکی تاثیر گذاشته و چه تاثیری گذاشته است.

### گفتار اول: تبار شناسی ژئوپولیتیک

تعریف علمی ژئوپولیتیک<sup>۱</sup> نیز مانند هر مفهومی دیگر در روابط بین‌الملل دچار تنوع و تکثر می‌باشد اما به نظر می‌رسد عمده‌ترین توجه ژئوپولیتیک به رقابت‌ها میان قدرت‌های سیاسی و

---

۱. اصطلاح ژئوپولیتیک برای اولین بار توسط یک جغرافیدان سوئدی به نام رودلف کیلن ابداع و بکار برده شد. منظور وی از اصطلاح ژئوپولیتیک مطالعه محیط طبیعی یک واحد سیاسی مانند کشور می‌باشد. هم‌نشینی بین دانش و قدرت در حوزه ژئوپولیتیک باعث گردیده که کشورهای پیشرفته و توسعه طلب بیش از دیگر کشورها و ملت‌ها از دستاوردهای علمی آن بهره مند گردند، تحول رویکردها در دانش ژئوپولیتیک همواره تهدیدات و فرصت‌هایی را برای کشورهای جهان به همراه داشته است (اخباری، ۱۳۸۷: ۲).

اشکال دگرگون شونده سلسله مراتب قدرت در جهان است، سلسله مراتبی که دستاورد بازی‌های سیاسی منطقه ای یا جهانی میان قدرتهاست. در این راه ژئوپولیتیک از موقعیت‌های جغرافیایی زمین، حساسیت‌های استراتژیک دریایی و خشکی و منابع کمیاب اقتصادی و انرژی و آبی استفاده می‌کند تا سیاست خارجی حکومت را پیش ببرد یا برتری خواهی‌های سیاسی منطقه ای و جهانی قدرت را جامعه عمل پوشاند (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۹) ژئوپولیتیک با پدیده‌های سیاسی و محیطی همچون موقعیت جغرافیایی، مرز، شکل زمین، منابع کمیاب و... سرو کار دارد و در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی خود، تاثیر پذیر از آن است (Roberts et al., 2003).

از این جهت ژئوپولیتیک به عنوان یک عرصه مطالعاتی می‌تواند راهبردهای سیاست خارجی کشورها را تعیین و اولویت‌های اساسی آن را مشخص سازد بنابراین اهرم ژئوپولیتیک در ایفای چنین نقشی برای توسعه دولت‌ها مؤثر است (Goldestin, 1999: 55-57). مع الوصف اولین نوشته جغرافیای سیاسی کلاسیک با دغدغه‌های امپریالیستی و نگرانی‌های ناشی از بقا همراه بود. راتزل ادعا نمود که آلمان برای حفظ بقا و قدرت بزرگی خود نیاز به فضای سرزمینی و منابع بیشتری دارد. مکیندر به انگلستان هشدار داد که قدرت‌های بحری در معرض خطرند و امپراطوری‌های بزرگ از آن کسانی خواهد بود که قدرت بری داشته باشند او در پروژه ی خود «قلب زمین» را معرفی کرد که دارای مقادیر زیادی از گاز و نفت و سایر مواد معدنی در اوراسیا بود کسی که قلب را کنترل کند دنیا را کنترل کرده (Dodds et al., 2013).

ژئوپولیتیک کلاسیک سعی داشت تا ارتباط علت و معلولی را بین قدرت سیاسی و فضای جغرافیایی نشان دهد. نسخه‌های مختلف که ناشی از تفکرات استراتژیک سیاستمداران زمان بود، نیز بر اهمیت قدرت بری و بحری می‌افزود. پس ژئوپولیتیک یک ساختار جغرافیایی را بدون هیچ گونه تغییری برای سیستم بین‌المللی در نظر می‌گرفت. همچنین تعریف دولت‌ها از این موقعیت‌های جغرافیایی نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری استراتژی‌های ملی و سیاست خارجی آن‌ها داشت بگونه ای که قرن بیستم را قرن ژئوپولیتیک نامیدند (<http://www.global-politics.co.uk/blog/2011/07/16/geopolitics-misunderstood>). می‌توان گفت به میزانی که قدرت کشورها تحت تأثیر عوامل ثابت یا متغیر ژئوپولیتیک قرار گیرد، توزیع قدرت در فضای فکری میان کشورها نیز بر هم خورده و در نتیجه ساختار نظام بین‌الملل متحول خواهد شد (Griffith, 1992: 82). این ویژگی باعث می‌شود تا جایگاه

کشورها در سلسله مراتب قدرت در نظام بین‌الملل پیوسته تغییر پیدا کند. درک ژئوپولیتیک نسبت به نظام بین‌الملل به‌عنوان شاکله برآمده از قدرت و در حال تحول دائمی جایگاه کشورها، حاوی بصیرتی عمیق برای سیاست خارجی دولت‌ها است. حقیقت آن است که هدف نهایی ژئوپولیتیک از تشریح ساختار نظام روابط بازیگران و چارچوب‌های جغرافیایی قدرت‌افزاینده این دید به سیاست‌گذاران است که منابع قدرت، حاصل برآیند چه عناصری هستند و چگونه بر شکل‌گیری سیستم ژئوپولیتیک جهانی و روابط قدرت در سطح کروی و منطقه‌ای و نیز، مناسبات بین‌المللی تأثیر می‌گذارند (عزتی، ۱۳۸۴: ۱۱). ژئوپولیتیک برای دستیابی به یک سیاست خارجی اثر بخش و کارآمد بر شناسایی محدودیت‌ها و امکانات بوجود آمده از وضعیت و موقعیت‌های در حال تحول منطقه‌ای و جهانی تأکید دارد. هر دولتی در فضای جغرافیایی خاص، دارای منافع خاصی است که آنها را در عرصه بین‌المللی پیگیری می‌کند. به عبارت دیگر هیچ کشوری نمی‌تواند محتوا، جهت‌گیری و حتی اهداف سیاست خارجی خود را مستقل از ماتریس ژئوپولیتیک خود طراحی و هدایت کند. برای سال‌ها ژئوپولیتیک بگونه‌ای طبیعی دانشی برای کسب پتانسیل‌های لازم جهت قدرت‌یابی در جهان مطرح بود که تنها راه آن نیز برای کسب سرزمین‌های تازه جنگ بود. این مفهوم، نزدیکی بسیاری با مفهوم جنگ داشت (David Rae, 2007:55). از آنجا که گفتمان ژئوپولیتیک کلاسیک عملکرد دولت‌ها را بر اساس رقابت بر سر قلمرو بر می‌شمارد. در این دیدگاه، نگاه سیاستمداران به چشم‌انداز جغرافیایی کشورها حایز اهمیت است (Kuus, 2011:3). بنابراین ژئوپولیتیک حاصل، ناشی از ترکیب نظریه‌ها و ضرورت‌های دیپلماتیک است که نشان می‌دهد که چگونه دولت‌ها تمایل به رفتار با همسایگان و سایر کشورهای بین‌المللی دارند (Ahmed, 2010:5). لیکن، جنگ جهانی دوم مفهوم ژئوپولیتیک را در میان بسیاری از سیاستمداران نازی و ژاپنی در اولویت قرار داد از این رو مفهوم ژئوپولیتیک با مقاصد امپریالیستی و اشغال‌گرانه همراه شد (Valentine, 2000:9).

### گفتار دوم: چرخش نظری ژئوپولیتیک

قدمت ژئوپولیتیک، مطمئناً به اندازه قدمت جستجوی انسان برای قلمرو، امنیت و نیز به اندازه ی قدمت دیپلماسی، راهبرد و ترس بوده است. اما از نظر علمی، ژئوپولیتیک پیوندی تنگاتنگ با واقع‌گرایی و سپس نو واقع‌گرایی و مولفه‌های آن داشته است (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۵).

دولت محوری که مهم‌ترین مفروضه واقع‌گرایی است در ژئوپولیتیک نیز از مولفه‌های مهم محسوب می‌شود همچنین ژئوپولیتیک پیوندی عمیق با قدرت دارد بگونه‌ای که واقع‌گرایان آن را نه تنها پدیده‌ای مربوط به قدرت بلکه در میان قدرت‌های بزرگ بررسی می‌کنند. از نظر واقع‌گرایان، کشور سازمانی سیاسی که از سه عنصر سرزمین، جمعیت و حکومت پدید می‌آید. مکانیزم اداره سرزمین از سوی حاکمیت و بر اساس اراده جمعیت (ملت) است این سه عنصر پدید آورنده‌ی کشور کشور اجزای جداناپذیر یک موجودیت ژئوپولیتیک هستند. کشور در درون خود حامی‌مفاهیمی چون هویت، منافع ملی، ناسیونالیسم، مرز، قدرت و امنیت، بقا و نهایتاً دولت می‌باشد. بنابراین همانطور که مشاهده می‌کنیم مولفه‌های نظریه رئالیسم اجزای یک موجودیت ژئوپولیتیک را تشکیل می‌داد. در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، روابط بین‌الملل، همچنان تحت سیطره‌ی رویکردهای واقع‌گرایی قرار داشت. از نظر آنان عرصه‌ی روابط بین‌الملل را دو پدیده جنگ و صلح پوشانده و تنها قدرت است که تعیین‌کننده می‌باشد. بنابراین تا زمانی که اشتیاق به مکتب رئالیسم وجود داشت ژئوپولیتیک نیز به عنوان سیاست حاد در کانون توجه قرار داشت و نقشی موثر در سیاست خارجی دولت‌ها ایفا می‌نمود. با شروع جنگ سرد و نگرش مطالبی از کیسینجر ژئوپولیتیک اهمیتی دوباره یافت. ولیکن فروپاشی شوروی یک رویداد تاثیرگذار در عرصه‌ی ژئوپولیتیک بود که این تئوری را از دوجنبه مورد چالش قرار داد. اول اینکه موجب گشت تا نظریات انتقادی پا به عرصه سیاست بین‌الملل بگذارند، نظریاتی که ماهیت مادی نظریه‌های روابط بین‌الملل از جمله ژئوپولیتیک را مورد نقد قرار داده و بر نگرش‌های سیاسی و ماهیت قدرت تاثیر گذاشتند و دوم اینکه شوروی<sup>۱</sup> به‌عنوان قدرت بری و وسیع‌ترین کشور طبق نظریات ژئوپولیتیک کلاسیک می‌توانست جهان را در اختیار بگیرد، اما به ناگهان فروپاشید و این امر نظریات ژئوپولیتیک کلاسیک را با نقد جدی مواجه کرد. تا پیش از این، تغییرات تنها به شکل درون‌گفتمانی رخ می‌داد و در چارچوب خرد‌گرایی، گاهی قدرت بحری و بری مهم تلقی می‌شدند و گاهی مناطق ژئواکونومیک، لیک در تفسیر نهایی عناصر فیزیکی برای کسب قدرت مورد توجه بودند (David Rae, 2007:41) اما

۱- بر اساس فرضیه بر تفوق قدرت زمینی بر قدرت دریایی هالفورد مکیندر هر دولتی که بتواند بر هارتلند حاکم شود بر جهان مسلط خواهد شد. بر پایه این نظریه در جهان بزرگ، روسیه قدرت راهبردی دارد روسیه می‌تواند بر تمام جهات غلبه کرده و از تمام جهات نیز مغلوب شود او فقط از شمال محفوظ است. روسیه دارای خشکیهای بسیاری است در نتیجه آمادگی کسب قدرت جهانی را دارد (اتوتایل، ۵۶: ۱۳۸۰).

کم کم که چهارچوب رویکرد انتقادی در نظریه‌های روابط بین الملل نضج گرفت به ژئوپولیتیک نیز بگونه ای نقادانه نگاه شد. ژئوپولیتیک انتقادهای جدی را در سراسر قرن بیستم از سوی طیف‌های گوناگون رویکرد انتقادی یعنی از مارکسیسم تا پست مدرنیسم‌ها را برانگیخت. بدین ترتیب آموزه‌ها و مشروعیت دستگاه فکری ژئوپولیتیک کلاسیک زیر سوال رفت. از این رو، برای اکثر سیاستمداران جهان ژئوپولیتیک یک علم کاذب بود که منجر به افراط در مقاصد قدرت بزرگی بود که به سلطه ارضی و توسعه طلبی فضایی ختم می‌شد (Dodds & et al., 2013). ژئوپولیتیک نواقح گرا اذعان می‌کند که برخی از کشورها به دلیل قرار گرفتن در موقع جغرافیایی خاصی نسبت به سایرین در موضع برتری قرار گرفته اند. پتانسیل قدرت بزرگی برای این کشورها فراهم است تنها با ترکیب آن با سایر مولفه‌ها می‌توانند به دولتی تاثیرگذار در نظام بین الملل تبدیل کردند. از این رو دولت‌های امپریالیستی و توسعه طلب همواره با توجه به نظریات ژئوپولیتیکی سعی در ارتقا قدرت کشور خود داشتند برای مثال هیتلر جنگ جهانی دوم تنها بر اساس نظریات ژئوپولیتیک به راه انداخت (David Rae, 2007:54). نقد گفتمان واقع گرایی ژئوپولیتیکی اساسا به دو مفهوم مرز و سرزمین باز می‌گردد. تفسیر متفاوت نظریات انتقادی از مفاهیم ژئوپولیتیکی از یک سو و از سوی دیگر فرایندهایی نظیر جهانی شدن و اهمیت سرزمین را از رونق انداخت. تشکیل حکومت‌های منطقه ای مانند اتحادیه ی اروپا و در شرق آسیا سلطه ی حکومت را در چارچوب مرزهایش محدود نمود. کنترل و حاکمیت دولت‌ها در چارچوب مرزهایشان نیز بشدت ناممکن در آمد (David Rae, 2007:31). مع الوصف با وجود کثرت زمینه‌های دانش جغرافیایی این تفکر همچنان انعطاف پذیری و تداوم خود را حفظ کرده بود تا اینکه مورد نقد جدی از سوی نظریات انتقادی قرار گرفت و چرخشی ماهوی پیدا نمود (Valentine, 2000:12). نظریه پردازان مکتب انتقادی از آن دست گروه‌هایی به شمار می‌روند که نسبت به پدیده‌ها و رخدادها، رویکرد میان رشته ای دارند و می‌کوشند هنجارهای اجتماعی و انگاره‌های اخلاقی- فلسفی را در نقد واقع گرایی سنتی و ساختاری وارد کنند. هدف آنها ایجاد دگرگونی‌های فرهنگی و روشنگرانه برای کاهش نابرابری‌های جهانی، برقراری عدالت بین المللی، احترام به تفاوت‌ها و گرایش به ارزش‌های فرهنگی جدیدی است که بر فرآیند تعامل موجود در صحنه‌های اجتماعی و تمدنی حاکم شود و تعامل و عمل را در چارچوب ارزش‌های موجود رهبری کند گفتمان‌های ژئوپولیتیک نیز جدای از این تحولات نگرشی و انتقادی نبوده اند. با این حال، ماهیت ثابت و همگونی ندارند و چند کانونی بوده و به ویژه در

پیوند با تحلیل گفتمانی قرار می‌گیرند. طی این دوره، حوزه‌هایی همانند مطالعات حکومت داری، سیاست زیستی جهانی، جنسیت، اقتصاد سیاسی، توسعه و پسا استعمارگرایی، الهام بخش ژئوپولیتیک انتقادی بوده‌اند ([http://en.wikipedia.org/wiki/Critical\\_geopolitics](http://en.wikipedia.org/wiki/Critical_geopolitics)).

از منظر نظریه‌های ژئوپولیتیک کلاسیک ما در جهانی زندگی می‌کنیم که رقابت‌ها و فراتر از آن تعارضات میان دولت‌ها وجه شاخص آن است. واقع‌گرایان این وضع را مسلم می‌گیرند و به چگونگی شکل‌گیری نظامی که در آن کنشگران چنین هویت‌هایی می‌یابند، نمی‌پردازند. اما مکتب انتقادی به تحول‌پذیری نظم موجود و بر ساختگی آن توجه دارد. بنابراین ژئوپولیتیک انتقادی بیش از هر چیز ژئوپولیتیک کلاسیک دوران جنگ جهانی دوم را مورد نقد قرار می‌دهد. از منظر مکتب انتقادی نظریه پردازان درباره‌ی ژئوپولیتیک یک فرایند بین‌ذهنی زبانی است که مستلزم وجود اجتماعی از محققان است تا به لحاظ نظری به گفتمان صدق برسند. بنابراین در دوره‌ی کلاسیک وجود اجتماعی از محققان، چون مکیندر، اسپایکمن، ماهان و راتزل و وجود معانی بین‌ذهنی میان این ژئوپلیتیسین‌ها موجب گشت تا ژئوپولیتیک با فرایند استعمارگری و سیاست قدرت پیوند بخورد و نتیجه‌ی اجماع عقلانی صورت گرفته میان آنها، حقیقت قلمداد شد (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۲۱۸). با این توصیف، واقعیت‌ها در دوره‌های زمانی مختلف و در پس ساخت‌ها و گفتمان‌های مختلف ساخته می‌شوند بنابراین ژئوپولیتیک نوعی بازی زبانی است (افضلی و کیانی، ۱۳۹۱: ۱۸۷). در اولین انتقادات، ژئوپولیتیک اساساً به عنوان دانشی برای قدرت تفسیر شد که تنها فرصت‌های جدیدی را برای کسب منافع سیاسی و اقتصادی دولتمردان فراهم می‌کند این دانش نه با رویکرد رهایی انسان بلکه اساساً با هدف زنجیر کشیدن انسان طراحی شده است (David Rae, 2007:42). انتقادپون ابراز می‌کنند که با اینکه گفته می‌شود گفتمان ژئوپولیتیک کلاسیک در قالبی بی‌طرفانه ارائه شده اما عملاً تأمین‌کننده منافع و علایق خاصی بوده و از روابط قدرت رها نبوده است. بنابراین در ابتدا ما باید از این گفتمان‌ها عمیقاً سیاست زدایی کنیم. از سوی دیگر، مکتب انتقادی در پی نشان دادن ریشه‌های تاریخی ژئوپولیتیک کلاسیک و چگونگی شکل‌گیری آن است.

به نظر لینکلینر وظیفه سیاسی عبارتست از اینکه در کاربست همه شیوه‌های بیرون‌گذاری و درون‌گذاری موازنه‌ای عادلانه میان امر عام و خاص ایجاد شود. به نظر او نظریه‌ی انتقادی خواهان ساختارهای سیاسی جدید است که به منافع بیرونی‌ها بیشتر توجه داشته باشد و این امر مستلزم نادیده گرفتن مرزهای فیزیکی و تفاوت‌های ژئوپولیتیکی و فرهنگی است. گفتمان



هویت، حاکمیت و امنیت که موضوعات کلیدی جغرافیای سیاسی هستند همگی از طریق سیاست خارجی جعل شده اند و اموری واقعی نیستند (Kuus, 2011:8). واکر نیز این بحث را مطرح می‌کند که سیاست مدرن یک برساخته‌ی اجتماعی است که بر عرصه سیاست مکانی مبتنی بر تمایز میان داخل و خارج تاکید دارد. در نظریات واقع‌گرای و ژئوپولیتیک فرض بر هویت یکپارچه‌ی دولتی واحد است که سیاست در درون آن معنا می‌یابد اما ظهور نظریه‌های انتقادی نشان می‌دهد که سیاست لزوماً نباید در درون مرزهای سرزمینی باشد. مرزهای میان دولت‌ها و خطوط جغرافیایی که در حول زمین کشیده شده اند و فرهنگ ژئوپولیتیک همراه با آنها برساخته‌ی سیاست بین‌الملل اند و این گفتمان ژئوپولیتیک باید مورد بررسی تبار شناختی قرار بگیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۲۷۱).

شاپیرو بر آن است که گفتمان ژئوپولیتیک به عنوان یک گفتمان راهبردی مطرح است هم به این معنا که جهان را به صورت اردوگاه‌های متعارض یا متخاصم بازنمایی می‌کند و هم به این معنا که سایر بازنمایی‌ها از جهان را در چهار چوب اقتصاد قدرت تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد که این امر به معنای حذف سایر بازنمایی‌ها با گفتمان‌های بازنمایاننده است (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۲۷۳). اما ژئوپولیتیک انتقادی با فاصله گرفتن از ژئوپولیتیک کلاسیک سعی در فهم جهان کنونی دارد. بنابر نظر آن‌ها، مفهوم ژئوپولیتیک به عنوان یک عمل فرهنگی، تفسیری و گفتمانی، لزوماً مبتنی بر تعارض در سیاست بین‌الملل نیست (Kuus, 2011:6). در واقع دانش انتقادی می‌خواهد به مردم نشان دهد جامعه آن‌ها چگونه عمل می‌کند و به آن‌ها این امکان را می‌دهد تا در تحولات و تغییرات جامعه خود بدان سان که خود می‌خواهند عمل کنند تا دنیای آینده خود را بهتر بشناسند (شکویی، ۱۳۷۸: ۱۲۴). به‌طور کلی رویکرد انتقادی به ژئوپولیتیک، گروه‌های چپ‌گرا، نیروهای اجتماعی، رسانه‌ها، گروه‌های حقوق بشر، احزاب و جنبش‌های مردم بومی را در بر می‌گیرد که گاهی به صورت شبکه‌های کلی و بین‌المللی در برابر موافقت‌نامه‌ها و گفتمان‌های سیاسی مربوط به اقتصاد جهانی مقاومت می‌کنند و نوعی جهان‌سازی از پایین را که متضمن شبکه‌های بین‌المللی از گروه‌ها، سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی است در قالب ژئوپولیتیک انتقادی یا ژئوپولیتیک از پایین را تشکیل می‌دهند (روتلج، ۱۳۸۰: ۵۵۸). مع‌الوصف، نظریات انتقادی در حیطه جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک، افق‌هایی متفاوت را بر روی ما می‌گشاید تا بگونه‌ای جدید و فراتر از ساختارهای دانش قدرت به جغرافیای سیاسی بنگریم (پیشگاهی فرد و کیانی، ۱۳۹۰: ۱۶). در نهایت ژئوپولیتیک انتقادی

با به کارگیری زبان و مفاهیم جدید و با انتقاد از ژئوپولیتیک کلاسیک راه خود را از آن جدا ساخته است. ژئوپولیتیک انتقادی با فاصله گرفتن از مسایل سیاسی طیف گوناگونی از مسایل انسانی از حقوق بشر و مهاجرت تا زیست محیط و... را در بر می‌گیرد در حالی که ژئوپولیتیک کلاسیک بشدت سیاسی و بر مبنای قدرت سیاسی بود (پیشگاهی‌فرد و کیانی، ۱۳۹۰: ۱۹) ژئوپولیتیک انتقادی خود را مقید به عدالت جهانی می‌بیند بنابراین شکل متفاوتی از ژئوپولیتیک را در نظر دارد (<http://www.global-politics.co.uk/blog/2011/07/16/geopolitics-misunderstood>).

گروهی دیگر از منتقدین ژئوپولیتیک ابراز می‌دارند که بشر وارد دورانی پست مدرن شده که مشخصه اصلی آن نسبی‌گرایی و رهایی از ساختار سلطه است. کارکرد سنتی مرزها به معنای کنترل کالا، اندیشه و افراد تغییر یافته و مرزها به شدت نفوذپذیر شده‌اند. ماهیت قدرت دگرگون شده و این مفهوم بر مبنای پیامدهای سیاسی-فضایی، مولفه‌های معنوی-مجازی و مادی تعریف می‌شود (افضلی و امیری، ۱۳۹۰: ۴۸).

همانطور که می‌بینیم درک ژئوپولیتیک پست مدرن اغلب دشوار و پیچیده است. از این رو به نوشته ریچارد مویر اگرچه یک نانو و قصاب می‌توانستند آنچه را مکتبدر سر بسته بیان می‌کرد، موبه مو بفهمند اما امروزه یک دانشجوی جغرافیای سیاسی باید درکی از پسا ساختارگرایی داشته باشد تا درک کند که اندیشمندان ژئوپولیتیک انتقادی چه می‌گویند و به‌طور کلی چرا نظریه‌ها، خود را این گونه بیان می‌کنند. بنابراین همانطور که مویر خاطر نشان می‌کند برای درک نظریه‌های نوین، نخست باید پایه‌های فکری و فلسفی آن را شناخت. آنچه فهم نظریه‌های جدید در جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک را دشوار کرده، تحولاتی است که در چارچوب فکری و فلسفی علوم انسانی رخ داده است و به دنبال آن این نظریه‌ها در اواخر قرن بیستم از آنها تاثیر گرفته اند بنابراین با شناخت و بررسی این تحولات می‌توان به درک نظریه‌های نوین و تفاوت آن‌ها با نظریه‌های کلاسیک در رشته جغرافیای سیاسی دست یافت (افضلی و امیری، ۱۳۹۰: ۴۰).

اصل راهبردی پست مدرنیسم یافتن راهکارهایی برای رهایی بشر است. پست مدرن‌ها محدودیت‌ها و قیود را به انسان نشان می‌دهند و خواهان سرکوب ساختارهای سلطه می‌باشند تا انسان به رهایی رسد. از این رو ژئوپولیتیک کلاسیک را یکی از ابزارهای مهم ساختار حکومتی دولت‌ها می‌دانند که در جهت مقاصد سیاسی از آن استفاده می‌کنند. با این اوصاف

تولد ژئوپولیتیک پست مدرن، پایان جغرافیای سیاسی واقع گرا را اعلام نمود (Klimov, 2003: 23). اکنون ژئوپولیتیک، کاربرد و کارکردهای بسیار متنوع و وسیعی پیدا کرده و طیفی را از بررسی اختلافات بر سر خطوط مرزی بین المللی و ساخت سیستم مالی جهانی، جنبش‌های جدید جهانی، سیاست‌های پسا مدرن مقاومت، شهروندی و مشارکت فعال در جوامع تا مدل‌های جغرافیایی انتخابات را در بر می‌گیرد. اما در ژئوپولیتیک پست مدرن بگونه ای تعریف جغرافیای سیاسی با جامعه انسانی پیوند می‌خورد تا سیاست و مفاهیمی همچون فرهنگ، نفوذ اقتصادی، مذهب، حقوق و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در آن بررسی شود. نظریه‌های جغرافیای سیاسی پست مدرن و ژئوپولیتیک انتقادی همگام با سایر حوزه‌های اجتماعی، با گذار از پوزیتویسم و بر پایه ی یکی از سطوح هرمنوتیک به روش گفتمانی شیوه‌ای جدید را برای مطالعه پدیده‌های جغرافیایی و ژئوپولیتیکی عرضه کرده است. این نظریه‌ها که هسته ی اصلی آنها شالوده شکنی گفتمان کلاسیک جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک است، موضوعات قابل مطالعه را نه مسایل عینی و قابل مشاهده، بلکه واقعیاتی نسبی تعیین یافته در سایه ی گفتمان‌های مختلف می‌پندارند. این شیوه ی جدید نگاه به موضوعات جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیکی مبتنی بر مبانی فکری- فلسفی جدید است (پیشگاهی فرد و کیانی، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۳). گفتمان‌ها، جریاناتی مانند نظریه هارتلند مکیندر و قدرت دریایی ماهان هستند که مدعی‌اند حقیقت سیاست جهانی را کشف کرده‌اند، پست مدرنیسم چنین ادعایی را فاقد اعتبار می‌داند چراکه آن‌ها شالوده شکن هستند. در واقع روایت‌ها و از جمله فرا روایت‌ها معمولاً توسط نظریه پردازان ساخته می‌شوند و از این رو معمولاً تحت تاثیر دیدگاه او قرار می‌گیرند، پس باید شالوده روایت‌ها شکسته شود (اتوتایل، ۱۳۸۷: ۲۹) گفتمان‌ها، نوع و چگونگی نگاه افراد به مسائل می‌باشند. گفتمان‌ها مجموعه ای از مفاهیم، اعتقادات و برداشت‌هایی هستند که بر چگونگی عملکرد و رفتارهای افراد تاثیر گذارند. اتوتایل و جان اگنیو در مقاله خود در سال ۱۹۹۲ طرح کاربردهای ژئوپولیتیکی مفهوم گفتمان را برای اولین بار مطرح کرده بودند. آن‌ها گفتمان را به عنوان مجموعه‌هایی از منابع فرهنگی - اجتماعی که توسط مردم در تعبیر و تفسیر مقصود و مفهوم دنیایی آنها و اقدامات آن‌ها استفاده شده است، به کار می‌برند (ÓTuathail & Agnew, 1992:192; Dalby, 1990:7) در این باره، اتوا معتقد است گفتمان‌های ژئوپولیتیکی قواعد برتری‌اند که به وسیله ی صاحب منصبان و رهبران در ساخت و بازنمایی سیاست‌های جهانی استفاده می‌شود. همچنین شارپ معتقد است در راهبردهای

قدرت همواره استفاده از فضا و طبع آن استفاده از گفتمان مورد نیاز است. (Sharp, 1993:492). فضای جهانی پیوسته توسط مراکز قدرت و اقتدار، بازنویسی و بازسازی می‌شود. گفتمان‌ها در ادوار تاریخی ایجاد شده و به مردم تحمیل می‌شوند (ÓTuathail, 1996:249) بنابراین ژئوپولیتیک پست مدرن وظیفه دارد تا گفتمان‌های برتر را باز اندیشی، رها و افشا سازد بطوری که نقشه‌های عملیاتی قدرت تحت فشار آن‌ها آشکار می‌گردد (Dodds & sideway, 1994:518).

همانطور که گفته شد بررسی کیفیت انتظام فضایی اشکال خاص از قدرت، از شاخصه‌های ژئوپولیتیک است. به طبع، تشریح و توجیه فرضیات و مناسبات نابرابر قدرت و پیامدهای فضایی آن در حوزه ژئوپولیتیک پست مدرن قرار می‌گیرد. از این منظر، با ژئوپولیتیک سنتی که به نوعی توجیه کننده وضع موجود به شمار می‌رفت، متفاوت است (O'lear, 2007).

در رویکرد پست مدرن، قدرت معنا و مفهوم گسترده تری پیدا می‌کند. میشل فوکو زمانی اعلام نمود به کارگیری مداوم قدرت، شناخت ایجاد می‌کند و بر عکس، دانش و شناخت همواره اسباب و لوازم قدرت را مهیا می‌کنند. فوکو در تمام کارهای خود در جستجوی شواهدی بود که ثابت کند چگونه ساختارهای قدرت در جامعه می‌توانند پایه‌های دانش و شناختی باشند که توجیه کننده اقتدار و قدرت و نفوذ آنها بر روی جمعیت‌هاست (افضلی و کیانی، ۱۳۹۱: ۱۹۷) از همین رو، فوکو معتقد است که جغرافیا در جایگاه یک گفتمان، شکلی از دانش قدرت است. شاید در طیف نظریات خردگرایی رابطه دانش و قدرت آنقدر که در ژئوپولیتیک ملموس است مشاهده نشود. اما فوکو درصدد است که نشان دهد که ساختارهای سلطه و سرکوب چگونه دانش خاصی را بر ما تحمیل نموده اند (دادس، ۱۳۸۳: ۷۰). اندیشمندان ژئوپولیتیک پست مدرن به این مقوله می‌پردازند که اساسا سیاست‌های ناشی از مکان و فضا چگونه از خط مشی و سیاست گذاری‌های عمومی متاثر می‌شوند و چگونه روی آنها تاثیر می‌گذارند. سیاستگذاران از چه سیاست و قدرتی تبعیت می‌کنند (افضلی و کیانی، ۱۳۹۱: ۲۰۰). پست مدرنیسم بر گفتمان‌ها و رویه‌هایی تمرکز دارد که در تکوین هویت سیاسی، تهدید را جایگزین تفاوت می‌کند به‌عنوان نمونه سیمون دالبی توضیح می‌دهد که چگونه جنگ‌های سرد ناشی از کاربست استدلال ژئوپولیتیکی هستند که امنیت را بر اساس برون گذاری مکانی و تعیین یک دیگری تهدید گر تعریف می‌کند. گفتمان ژئوپولیتیک جهان‌ها را بر اساس خود و دیگران بر اساس بخش‌های مشخص نقشه انگارانه فضای سیاسی و بر اساس تهدیدات نظامی بر می‌سازد.

خلق ژئوپولیتیکی دیگری بیرونی بخش لایتجزای تکوین یک هویت سیاسی است که باید امنیت یابد. اما تکوین یک هویت سیاسی منسجم واحد معمولاً مستلزم خاموش کردن نارضایتی‌های داخلی است ممکن است دیگرانی درونی وجود داشته باشند که برداشتی خاص از خود را در معرض خطر قرار دهند و لزوماً باید مهار شوند (Campbell, 1998: 13). از همین رو، مرزها با متمایز ساختن فضاهای سیاسی نقشی بنیادین در رجحانی که جهان مدرن برای گرفتار کردن سیاست در درون مرزهای مشخص دولت قائل است ایفا می‌کند. سوال پست مدرنیسم این است که چگونه رویه‌های مکانی و بازنمایی‌های رام‌سازی و فاصله‌سازی هویت سیاسی را تحمیل کرده‌اند؟ چگونه مفهوم خودی که بر اساس سرزمین تعریف می‌شود در تضاد به یک دیگری تهدید کننده ی بر ساخته شده است (برچیل و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۵۴).

بنابراین می‌توان در تعریف جدید پست مدرن‌ها از ژئوپولیتیک، آن را اینگونه تعریف کرد که بررسی روابط متقابل میان جغرافیا و سیاست از طریق رویکرد گفتمانی به عبارت دیگر در این تعریف به عبارت دیگر در عبارت فوق مکان، فضا و سرزمین به‌عنوان متن، قدرت، سیاست و خط مشی به‌عنوان زبان متن و گفتمان به‌عنوان دستور و الفبای این زبان مطرح است بنابراین یک متخصص ژئوپولیتیک باید برای خواندن و بازخوانی متن جغرافیا با زبان این متن یعنی سیاست و برای درک بهتر می‌بایست با دستور و الفبای این زبان یعنی گفتمان آشنا باشد. در حقیقت ترکیب و تلفیق جغرافیا، سیاست و گفتمان، جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک پست مدرن حاصل می‌گردد. پس هر یک از پدیده‌های مکانی- فضایی وابسته و تاثیر پذیر از نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌باشند و با رویکرد گفتمانی می‌توان پدیده‌های جغرافیایی نظام سرمایه داری، سوسیالیستی، لیبرالی، رئالیستی و... را که هر یک دارای معانی و مفاهیم و قواعد منسجم می‌باشند، ریشه یابی کرد (افضلی و کیانی، ۱۳۹۱: ۲۰۰). بنابراین در جغرافیای پست مدرن، صدای فقیران، زنان، طبقه ی کارگر و اقلیت‌های قومی که فاقد قدرت و توان لازم در زندگی می‌باشند به اندازه ی صدای مسؤلان کشورها شنیده می‌شود.

نظریه فمینیستی در این زمینه به خصوص با نفوذ است. ژئوپولیتیک انتقادی به‌عنوان یک کل و جغرافیای سیاسی فمینیستی به‌طور خاص به این موضوع می‌پردازد که در ژئوپولیتیک کلاسیک به‌دلیل قدرتمند بودن مردان و در دست داشتن ابزارهای سیاست، نظریات ژئوپولیتیکی عموماً بر روی مسایل و دغدغه‌های آنان استوار شده است. متمایز ساختن قلمرو داخلی و خارجی و مرز میان انسان‌ها تنها از سوی جنس مذکر صورت گرفته است و مانند سایر

حوزه‌ها زنان در این مرزبندی‌های سرزمینی و هویتی هیچ نقشی نداشته‌اند. فمینیست‌ها ادعا می‌کنند که استعمارگری جز لاینفک ژئوپولیتیک کلاسیک بوده که در این جنگ افروزی‌ها و توسعه طلبی‌ها فضا برای زنان بسیار ناامن شده و آنان ناخواسته آسیب‌های بسیاری را متحمل شده‌اند بنابراین در ژئوپولیتیک انتقادی توجه خاص به مسائل زنان می‌شود (Dodds & et al., 2013). فمینیست‌ها معتقدند که در نظریه‌های کلاسیک همه‌ی مفاهیم و واژگان چهره‌ای مردانه دارند. برای نمونه، مفهوم قدرت در فرهنگ و واژه‌های سیاسی با خشونت و اعمال زور که صفتی مردانه است، برابر است و هیچ‌گونه ارتباطی با ویژگی‌های زنانه ندارد یا مفهوم امنیت و دولت نیز بازتاب‌کننده‌ی صفات سخت و خشن پدیده‌های اجتماعی‌اند، از همین رو، از اساس در خدمت نظام مرد سالار هستند. فمینیست‌ها معتقدند برای اینکه ساخت جدید زن سالار ایجاد شود لازم است تا شالوده‌شکنی مفاهیم و اصطلاحات مبنای جدیدی را برای حیات علمی زن ایجاد کرد. در زمینه جغرافیای سیاسی مفهوم قدرت باید معادل لطافت و مهربانی انگاشته شود و دولت باید به عنوان مفهومی زنانه مورد توجه قرار گیرد. در زمینه‌ی ژئوپولیتیک محققانی همچون داناهاروی توجه را به این نکته جلب می‌کنند که ژئوپولیتیک جهانی گرفتار و درگیر مسائل مربوط به جنسیت و سایر عوامل از قبیل نژاد و طبقه است تجارب هر روزه زنان و کودکان و راهبردهایی که آنان می‌بایست اتخاذ کنند تا از عهده فرایندها و ساختارهای ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیکی برآیند لازم است که به‌طور اساسی، متفاوت از تجارب بسیاری از مردان و جدا از موقعیت جغرافیایی شان تشخیص داده شود (افضلی و امیری، ۱۳۹۰: ۴۶). ژئوپولیتیک جهانی می‌بایست که با جغرافیاهای هر روزه از بازگویی‌های جنسیتی مرتبط شود تا تاثیر متفاوت و ناهمسان مرزهای ملی، امنیت و کشمکش و مهاجرت بهتر درک شوند. برای نمونه آن‌ها ممکن است روی امنیت انسانی و ماهیت جنسیتی ژئوپولیتیک جهانی تاکید کنند که بیشتر به این معناست که زنان و کودکان بیشتر در معرض خشونت‌های ژئوپولیتیکی و نابرابری‌های ژئوپولیتیکی قرار دارند و آسیب‌پذیری آنها بیشتر است (Dodds, 2007:45).

در نهایت ظهور قدرت‌هایی به مانند ژاپن و چین که به لحاظ ژئوپولیتیکی هیچ موقعیتی ندارند با ظهور آلمان که دارای وضع جغرافیایی خاص بود بسیار فرق می‌کند. سیاستمداران کنونی دیدگاهی مبتنی بر موقعیت در جهان ندارند. دولت‌های قدرتمند نیز قادر به تسلط سیستم جهانی نخواهند بودند حتی ایالات متحده نیز با توجه به توسعه‌ی اقتصادی و رشد جمعیت در سایر کشورها رو به افول خواهد رفت (Murphy & Hommel, 2005: 8)

### گفتار سوم: جهانی شدن و تاثیر آن بر مولفه‌های ژئوپولیتیک

ژان گاتمن در سرآغاز دهه ۱۹۹۰ از انقلابی سخن به میان آورد که جهانی شدن را در مطالعات ژئوپولیتیک ایجاد می‌کرد. وی در آن سال نوشت که: در روندی که به سوی جهانی شدن جریان دارد، شبکه عظیمی از روابط در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی به تدریج گرداگرد گیتی را فرا می‌گیرد و به یاری ابزار پیشرفته تکنولوژیک، علی‌رغم مقاومت‌های سیاسی، ملی‌گرایی‌ها، منطقه‌گرایی‌ها، ادعاهای استقلال‌خواهی و برخی اشکال حاکمیت، نظام جهانی را فشرده‌تر و متمرکزتر می‌سازد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶). جبروید اتوتایل درباره ژئوپولیتیک انتقادی می‌نویسد: همزمان با پشت سرگذاردن قرنی که انباشته از درگیری‌های ژئوپولیتیک و جنگ‌های جهانی بود، باید پرسید، آینده ی ژئوپولیتیک چیست؟ سه روند تغییر دهنده مرزها در حال دگرگون کردن طبیعت مباحث جاری ژئوپولیتیک است: جهانی شدن، اطلاع‌رسانی و جامعه جهانی (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۲۹۱). آنچه در ژئوپولیتیک کلاسیک اهمیت داشت عبارت بودند از: حاکمیت ملی، قلمروها ثابت، سیاستمداری، رقابت‌های سرزمینی، اتحادهای ژئوپولیتیکی و آنچه در این گفتمان با چالش مواجه شد جهانی شدن بود که موجب گشت مرزهای سرزمینی تنها جنبه سمبلیک پیدا کنند. شبکه‌های ارتباطاتی و پیوستگی‌های ملت‌ها به شدت افزایش یافت.

بنابراین، هر چند ژئوپولیتیک به مطالعه روابط متقابل جغرافیا، قدرت، سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آن‌ها با یکدیگر می‌پردازد اما امروزه، گفتمان آن تابعی از چالش‌های برخاسته از جهانی شدن‌های اقتصادی، انقلاب اطلاع‌رسانی و خطرات امنیتی جامعه جهانی است (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

برایان بلوت<sup>۱</sup> معتقد است که در صد و پنجاه سال گذشته مبارزه‌ای مداوم میان فرآیندهای جغرافیای سیاسی و جهانی شدن وجود داشت. دولت‌های دارای موقعیت ژئوپولیتیکی که خواهان نزدیک کردن مولفه‌های جمعیت، منابع و... برای کنترل فضای سرزمینی بودند از یکسو تلاش می‌کردند و جهانی شدن نیز از سوی دیگر افکار، هویت‌ها و کالاها و خدمات یکسانی را به مردم جهان عرضه می‌نمود تا یکسان‌سازی میان جوامع رخ دهد. پس از جنگ سرد منادی تسلط و پیروزی جهانی شدن سر داده شد. لیکن با مطرح شدن ژئوپولیتیک انتقادی، گروهی

1. Brian Blouet

تولد دوباره جغرافیای سیاسی را در قالب مبارزه با تروریسم، قاچاق مواد مخدر و مهاجرت را سر دادند (Klimov, 2003:2). ژئوپولیتیک انتقادی قدرت مادی ژئوپولیتیک دولت (نظامی) و نیز سازمان های جهانی و نمایندگی‌هایی را که از سوی نخبگان سیاسی بر جهان و گروه‌های انسانی آن که برای خدمت به علایق ژئوپولیتیک آنان بکار گرفته شدند به چالش می‌کشد (Taylor, 1993:134). فشرده‌گی فضا- زمان و سرزمین‌زدایی ناشی از آن، مرزهای ملی و محلی را به اندازه‌ای نفوذپذیر می‌کند که گستره روابط اجتماعی بیش از پیش فراملی و پیوند جماعت‌های مختلف با محل و مکان معین به نحو چشمگیری سست می‌شود (Appadurai, 1996). در حقیقت جهانی شدن به این معنا نیست که سرزمین و مرز از بین می‌رود بلکه به این معناست که از اهمیت آن در امور سیاسی و مناسبات قدرت کاسته می‌شود. بر این اساس نوعی مناسبات جدید اجتماعی و مراکز جدید اقتدار ایجاد می‌شود (حاجی یوسفی، ۱۳۸۶). در نهایت تحولات سریع در فناوری موجب تغییر موازنه میان بازار و دولت شده. رقابت بر سر سهم در بازار جهانی جایگزین رقابت بر سر سرزمین یا کنترل بر منابع طبیعی سرزمینی شده است (Stopford & Strange, 1991).

پس مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تقویت می‌شود و به سبب تضعیف دولت- ملت سرزمینی، اقتدار به سطوح پایین و بالای دولت (سازمان‌های غیردولتی و بین‌المللی) منتقل می‌شود. هر چند دولت از بین نمی‌رود، اما انسان‌ها علاوه بر مناسبات اجتماعی محدود به دولت- ملت، دارای مناسبات جدید اجتماعی فراملی و جهانی نیز می‌شوند. در مورد میزان تاثیر جهانی شدن بر دولت دو نظر وجود دارد گروه اول معتقدند که: جهانی شدن موجب افول و در نهایت نابودی دولت می‌شود (Ohmae, 1995). اما گروه دوم معتقد به تضعیف اقتدار دولت به سبب جهانی شدن هستند (Stiglitz, 2009: 9). چنین فرایندی از راه‌های مختلف به مخدوش شدن حاکمیت ملی و کاهش استقلال دولت در چهارچوب سرزمینی می‌انجامد (Cable, 1995). پس صحنه ی ژئوپولیتیک جهانی، از یک سو گویای مفهوم یکپارچه بودن جهان است و از سوی دیگر نشان از هم گسیخته بودن محیط سیاسی دارد. امروز به جای تقسیم جهان سیاسی به هارتلند و ریملند یا مناطق ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک، از همگرایی‌های منطقه‌ای سخن به میان می‌آید و جزیره جهانی مکنیدر جای خود را به بازار یکپارچه شونده و آزاد جهانی داده است. بنابراین جهانی شدن به رغم گستردگی و پراکندگی‌های که دارد، حائز دو ویژگی است: یعنی اینکه جهانی شدن نشان دهنده پیوند بیشتر از یکسو و دیگری غیر سرزمینی شدن است.



به گفته آنتونی گیدنز «در جامعه جهانی تاکید بر گذشتن از سطح ملی و ایجاد ساختارهای اصیل جهانی است» (ویلیامز، ۱۳۷۹: ۱۳۸). بنابراین دو موضوع یکپارچگی ملی و تمامیت ارضی که همواره مبنای تصمیم‌گیری‌های دولت در نظام بین‌الملل بوده کم اهمیت شده و وحدت و مرزهای جغرافیایی که جولانگاه مداخلات عملی و قدرت‌نمایی‌هایی فیزیکی دولت‌ها در موضوعاتی مانند، تجاوز و توسعه ارضی است، نقش کمتری می‌یابد. بدین ترتیب هر پدیده جغرافیایی که تاکنون در دو ظرف متداخل، زمان و مکان مورد بررسی قرار می‌گرفت در یک الگوی فرا زمانی و فرامکانی جدید که در آن «تراکم دنیا به عنوان یک کل» قلمداد می‌شود مورد توجه قرار می‌گیرد (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۰: ۱۷-۱۸). در نهایت جهانی شدن به معنای فرایند زودودن قید و بندهای جغرافیایی در جهت تضعیف توان دولت - ملت و گسترش نیروهای فراملی است.

در شرایط جهانی شدن الگوهای فضایی مطرح در جغرافیا تغییر می‌یابد و تحولات جهشی فناوری ارتباطی و رایانه‌ای، فضای تازه‌ای را در جهان ایجاد می‌کند به گفته ی مانوئل کاستلر فشرده سازی زمان و مکان در فضای جریان‌ها چنان رخ داده است که فضایی مجازی و تقریباً بدون زمان و مکان بوجود آورده است این فضای مجازی همان فضای الکترونیک و دیجیتال است (صرافی، ۱۳۷۹: ۱۶۶). در چنین فرایندی منطقه بندی‌های جدیدی در سطوح خرد و کلان در ابعاد اقتصادی و فرهنگی پدیدار می‌شوند که با آنچه در گذشته به‌عنوان منطقه در جغرافیا بر مبنای ملاحظات سیاسی مطرح بود، تفاوت دارد اما برخی منتقدین ابراز داشته‌اند که رشد منطقه گرایی در عصر جهانی شدن شاهدهی بر این ادعا است که هنوز ژئوپولیتیک جایگاه مهمی در عرصه تعاملات و روابط بین‌المللی ایفا می‌کند در پاسخ به این ادعا باید بگوییم که رشد منطقه گرایی نیز در تضاد با جهانی شدن سیاست نیست بلکه مقوم آن است زیرا فرایندهای ماورای سرزمینی را گسترش داده و مکان مندی و زمان مندی رفتارهای سیاسی را تغییر می‌دهد. پیشرفت ارتباطات و افزایش اطلاعات ملت‌ها شبکه‌های جهانی شدن را دامن زد. حال به مرحله‌ای از جهانی شدن رسیدیم که مرزها نادیده گرفته شدند. فضای شکننده جهانی مرزهای سیاسی اقتصادی را درنوردیده، جریان اطلاعات و تجارت از کنترل دولت‌ها خارج شده است همچنین، تغییر در گفتمان‌های روابط بین‌الملل موجب شده است که کشورها استدلال‌های متفاوتی برای اعمالشان بیابند. نفوذ که در جغرافیای سیاسی گذشته تنها قدرتمند تر شدن معنی می‌داد آنهم از راه فیزیکی امروزه با منابع فرهنگی ایجاد می‌گردد. از سوی

دیگر، دولت‌ها در عصر جهانی شدن بشدت همگرا شده‌اند اتحادهای منطقه‌ای کلید حل توسعه طلبی‌های ژئوپولیتیکی شده است (Murphy & Hommel, 2005:9).

یکی از مظاهر مهم جهانی شدن در نفوذ پذیری مرزها انقلاب در زمینه‌ی ارتباطات و اطلاعات بود. در فرایند جهانی شدن، فاصله مفهومی دیگر می‌یابد و از حالت زمانی و مکانی خارج شده و ماهیت عملکردی به خود می‌گیرد. به میزانی که سطح توانمندیهای اطلاعاتی (کسب اطلاعات، فرآوری اطلاعات، استفاده بهینه از اطلاعات) افراد افزایش یابد و بدون توجه به این که در چه مکان و موقعیت جغرافیایی قرار گرفته همان نسبت نیز کثرت‌گرا می‌شوند. وارد شدن اطلاعات در انواع سیستم‌ها (اقتصادی، فرهنگی، سیاسی یا اجتماعی) و در همه سطوح (جهانی، منطقه‌ای یا محلی) مانند اکسیژن به آن سیستم برای ادامه‌ی حیات است. بعضی معتقدند که کل فرایندهای جهانی تحت تاثیر رشد حیرت‌انگیز و جهان‌شمول فناوری اطلاعات و ارتباطات است. این وضعیت جدید از یکسو تحولاتی را در حوزه سیاست، امنیت و قدرت بوجود می‌آورد و از سوی دیگر هویت‌ها، وفاداری‌ها و پیوندهای سیاسی جدیدی را ایجاد می‌کند (آرونسون، ۱۳۸۳: ۱۲۱۰). بنابراین توسعه ارتباطات منجر به نفوذپذیری مرزها شده و آثار مهم و نگران‌کننده‌ای برای حکومت‌ها ایجاد کرده است. مهمترین اثر آن این است که بر میزان حساسیت و آسیب‌پذیری دولت‌ها افزوده است. منظور از ارتباطات، ارتباطات جمعی و گروهی و تاثیراتی است که این نوع ارتباطات در جوامع دارند (ساروخانی، ۱۳۷۱).

ارتباطات جهانی و ساماندهی نوین اطلاعاتی با بهره‌گیری از تکنولوژی‌های فوق‌مدرن، زمان و مکان را در نوردیده و پایه‌سازمینی دولت‌ها را به شدت سست کرده است. لذا یکی از ابعاد مادی دولت یعنی سرزمین و مرزها موضوعیت خود را با پیشرفت ارتباطات جهانی از دست داده‌اند و در کنار آن امروزه پایه قدرت کشورها بر تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطی استوار شده است. همچنین رشد و توسعه تکنولوژی اطلاعات مفهوم حاکمیت را در دو زمینه مورد چالش جدی قرار می‌دهد. نخست یکپارچگی سرزمینی حاکمیت را به چالش می‌کشد، به عبارت بهتر وجود کشورهای مختلف را نمی‌پذیرد و این ادعای دولت‌ها را که قادرند روابط قطعی و محکم بین سرزمین و شهروند ایجاد کنند مورد چالش جدی قرار می‌دهد. دوم، گرچه دولت کارویژه مهمی در توسعه این تکنولوژی دارد اما کنترل آن و محدود نمودن آن در قلمروی سرزمینی خود از دست او خارج است (Kurbalija, 1999:173-174). قدرت در عصر اطلاعات با افزایش اهمیت فناوری، آموزش و افزایش انعطاف‌پذیری و کاهش اهمیت جغرافیا، جمعیت و مواد خام

یا همان منابع طبیعی همراه بوده است. کاسته شدن از اهمیت عناصر محیطی در روابط بین‌الملل، تغییر در مفهوم ژئوپولیتیک را به همراه داشته است که به طور سنتی بر پایه عناصر فضا و مکان چون دسترسی به دریا، وجود مرزهای طبیعی و کنترل تسهیلات ارتباطی عمده استوار بوده است. هرچند اهمیت این جنبه‌های جغرافیایی برای حیات انسان هنوز هم پابرجاست اما فناوری اطلاعات به واسطه‌ی فراهم کردن ارزش‌ها و قدرت‌های غیر مادی از اهمیت عوامل مکانی کاسته است. اهمیت جایگاه ژئوپولیتیک یک کشور با مجموعه ارزش‌های تازه‌ای که مرتبط با مدیریت اطلاعات است و جایگاه آن در ساختارهای زیربنایی اطلاعات جهانی، ارزیابی می‌شود (Melissen, 1999: 166-168). مع‌الذکر، انقلاب اطلاعات موازنه قدرت بین قدرت‌های بزرگ نظامی و دولت‌های کوچکتر از نظر جغرافیایی، جمعیتی را هم تغییر می‌دهد. قبلاً جمعیت و موقعیت مکانی در تسلط، عاملی تعیین‌کننده در جنگ‌ها به حساب می‌آمد و نیروی اصلی دخیل در جنگ ارتش کشورها بود اما امروزه نیروهای غیرنظامی به دلیل دارا بودن مزیت‌های نامتقارن و استفاده از تکنولوژی‌های اطلاعاتی قادر به تاثیرگذاری مستقیم بر حریفان قدرتمند هستند. در واقع زمانی که واحد نیرو در جنگ انسان و فرد بود هر اندازه اجتماع بزرگتری از افراد در ارتش کشور گرد می‌آمدند آن کشور در جنگ از مزیت بالاتری برخوردار بود (عباسی اشلقی، ۱۳۸۴: ۲۱). اما اکنون دوره جمعیت به مثابه دست بالاتر داشتن به سرآمده. امروزه از شبکه‌های رایانه‌ای و ماهواره‌ای برای وارد شدن به زیر ساخت‌های رقیب برای از بین بردن اطلاعات دشمن در عرصه نظامی استفاده می‌شود. در واقع انقلاب اطلاعاتی همگام با کاهش نقش بازیگران دولتی، توان و انعطاف عمل بازیگران غیر دولتی را نیز افزایش داده و همزمان با تغییر مفهوم قدرت نظامی، نگرش استراتژیست‌های نظامی را نیز متحول نموده است. به کارگیری جنگ‌افزارهای کشتار جمعی توسط گروه‌ها، افراد و کشورها، از کار انداختن اقتصاد کشورها و حمله‌های تروریستی هراس و بیم بین‌المللی را ایجاد نموده از سویی با تغییر ماهیت قدرت به نرم رسانه‌های جهانی در جنگ‌ها به عنوان بازوی عمل‌کننده دولت‌های متخاصم به شمار می‌آیند و با ارائه اطلاعات ضد و نقیض در راستای جنگ‌های روانی عمل کرده و موجبات برتری را فراهم می‌آورند (عباسی اشلقی، ۱۳۸۴: ۲۱).

هویت ملی به‌عنوان یکی از مولفه‌های اصلی ژئوپولیتیک، نیاز طبیعی در انسان برای شناساندن خود به یک سلسله عناصر و پدیده‌های فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی استوار است همانگونه که یک فرد نیازمند شناخته شدن به نام و ویژگی‌های تعریف‌کننده است یک گروه

انسانی نیز نیازمند شناخته شدن و شناساندن خود به یک سلسله پدیده‌های معنوی و محیطی است که شخصیت ملی ویژه و شناسنامه متمایزی را برای آن گروه انسانی پدید می‌آورد. این پدیده‌های مادی و معنوی مفهوم ملت را واقعیت می‌بخشند و پدیده‌هایی چون یک سرزمین جغرافیایی مشترک، یک زبان مشترک و دین مشترک یک سلسله خاطرات سیاسی مشترک، هنرهای مشترک و ادبیات مشترک و... مجموعه این مفاهیم شناسنامه ای ملی پدید می‌آورد که هویت ملی یک گروه انسانی یا یک ملت را واقعیت می‌بخشد. همانطور که می‌بینیم هویت ملی هر ملتی در درجه نخست زاینده ی محیط جغرافیایی آن ملت است (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۶۷). نکته قابل توجه این است که بدانیم چرا هویت برای دولت‌ها حایز اهمیت می‌باشد؟ در مقام پاسخ باید اذعان داشت که هویت ملی از این جهت حایز اهمیت است که موجب بسیج شوندگی افراد جامعه ذیل یک دولت می‌شود و دولت‌ها همواره از این حس مشترک و تعلق خاطر افراد یک جهت مقابله با غیر که خارج از مرزهای او استقرار دارد استفاده می‌نماید

جهانی شدن که بر مبنای عبور انسان از زمان و مکان یا تاریخ و جغرافیا شکل گرفته است و همچنان به پیش می‌رود با متزلزل کردن هویت ملی به بحران بشری انجامیده است. همانطور که می‌دانیم مکان، فضا و زمان از عوامل اصلی هویت سازی هستند. اگر هویت به معنای خاص بودن، متمایز بودن و پایدار ماندن باشد، پس به مرزهای نفوذ ناپذیر نیازمند است، حال آنکه با جهانی شدن این مرزها فرو می‌پاشد و بحران هویت شکل می‌گیرد، زیرا توانایی هویت‌سازی مکان تحلیل می‌رود. با فرسوده تر و نفوذپذیرتر شدن مرزهای ملی، حدود مرزهای هویتی در هم می‌ریزد و سلطه بلامنازع هویت و فرهنگ ملی مخدوش می‌شود (Hall, 1996: 299). پس فرایند جهانی شدن، از یکسو، ثبات و همگونی و یکپارچگی را بر هم زده و جامعه را به فضایی نفوذپذیر و پاره پاره تبدیل کرده و از سوی دیگر، دربرگیرنده ی ارتباط، نزدیکی، وابستگی متقابل میان انسان‌ها، گروه‌ها و جوامع مختلف و افزایش آگاهی جهانی انسان‌ها و زمینه فراگیرتر شدن هویت هاست. با در هم شدن و فشرده و یگانه شدن جهان، مبانی ساخته شدن هویت وجوه مشترکی می‌یابد و در عرصه جهانی، هویت‌های مشابهی شکل می‌گیرد. امروزه تقویت هویت خواهی افراد نه با اتکا به سرزمین بلکه بصورت فضایی در عصر جهانی شدن بروز می‌کند. افرادی که سابقاً خود را دارای هویت قومی، نژادی و ملی یک کشور می‌دانستند امروزه فارغ از اینکه در کدام منطقه و سرزمین‌اند در هر کجای دنیا که باشند از طریق شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی به هم متصل شده و هویت مشترک جهانی میانشان شکل می‌گیرد که در

این شکل گیری هویتی هیچ دولتی دخالت نداشته و اعضای آن فارغ از اینکه کجای دنیا زندگی می کنند نسبت به هویت جدید خود احساس تعلق کرده و خود را با آن می شناسند و از طریق خطوط ارتباطی با یکدیگر در تماس اند و کم کم پایه ی جامعه ی جهانی واحد را می ریزند. با این اوصاف، جهانی شدن منجر به منحرف کردن توجه از ساختار ژئوپولیتیک از جهان بود. جهانی شدن را گفتمان ژئوپولیتیک نرم می دانند که در آن قدرت زمینی و دریایی تضعیف شدند. از سوی دیگر، جهانی شدن با به چالش کشیدن حاکمیت دولت های ملی از یک سو و از سوی دیگر با تلاش برای یکسان سازی هویت و تعریف هویت جهانی سعی در بر هم زدن مفهوم مرز دارد (Vanhoustum, 2005:674). در جهان در حال ظهور، روابط بین دولت ها و گروه ها بر اساس تعریف شان از فرهنگ و اقتصاد دیگر کشورها خواهد بود و تعریف ژئوپولیتیک آنان پایان پذیرفته است. حتی واقع گرا ترین دولت ها نیز در برابر جهانی شدن بشدت نسبت به تغییرات جغرافیایی و ژئوپولیتیک بی تفاوت گشته اند (Murphy & Hommel, 2005: 11). تاکید جهانی شدن بر فناوری به عنوان عامل گردش سرمایه، اطلاعات، توافقات تجاری وابستگی متقابل اقتصادی، کمرنگ شدن تفاوت های هویتی و قرار گرفتن فرهنگ در قلمور سیاست حاد بحث های ژئوپولیتیک را به عقب رانده است (Cuddy-Keane, 2003:543).

### نتیجه گیری

گرچه هنوز هم معتقدین به مکتب رئالیسم ابراز می دارند که در جهان امروز هم، بازیگران در تحلیل های ژئوپولیتیک یک منطقه از جهان به دلایل متعددی از سایر مناطق متمایز می شوند. این دلایل می تواند شامل قرار داشتن در کنار آبراهی مهم و بین المللی، برخوردار بودن از منابع غنی زمینی و زیرزمینی، موقعیت استراتژیک و قرار داشتن در گذرگاه ترانزیتی بین المللی باشد. در این دیدگاه، منطقه یک فضای جغرافیایی است که عوامل پیوند دهنده ای اجزای آن ها را به هم پیوند می دهد و باعث می شود که تحرکات هر یک بر دیگری تأثیر فراوان گذارد. بنابراین ژئوپولیتیک و مولفه های آن به اندازه ای ثابت اند که هیچ دگرگونی ماهوی پیدا نمی کنند. در نهایت گرچه هنوز هم قرار داشتن در برخی موقعیت های جغرافیایی خاص دارای مزیت است اما دیگر به آن، به عنوان عامل بالقوه ای جهت قدرتمند شدن نگریسته نمی شود. همواره، اهداف، منافع، ارزش ها، زبان و سابقه تاریخی یک ملت در قالب یک سرزمین، ایجاد یک هویت مشترک را می کرد که افراد همواره پاسدار از منافع ملی و هویت ملی خود هستند و

بر این اساس خود را متمایز از دیگری که در خارج از مرزهای آن ها زندگی می‌کردند بر می‌شمردند اما پدیده جهانی شدن و نفوذ آن در همه مسایل یک جامعه بین‌المللی در قالب کره زمین شکل گرفته که ملت آن تمام افرادی اند که بر روی کره دارای زیستند در نتیجه منافی نیز پیگیری می‌شود که متعلق به تمام افراد است و ذیل منافع جهانی معنا می‌یابد. البته جهانی شدن ژئوپولیتیک را نفی نمی‌کند. اما فضای جهانی را به‌گونه‌ای ساخته که دیگر اولویتی برای کشورها ندارد. از سوی دیگر با بازتعریف نظریات ژئوپولیتیکی امروزه مواردی چون محیط زیست، مهاجرت، قاچاق مواد مخدر و هر آنچه که مربوط به انسان و رهایی آن است در مرکز مطالعات ژئوپولیتیکی جای گرفته است

#### فهرست منابع

##### الف) منابع فارسی

- آرنسون، جانانان، (۱۳۸۸). «انقلاب ارتباطات و اینترنت» در **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، اسمیت، استیو و بیلتنس، جان، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- اتوتایل، ژناروید؛ دالبی، سیمون و روتلج، پاول (۱۳۸۰). **اندیشه‌های ژئوپولیتیک در قرن بیستم**، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- اخباری، محمد، (۱۳۸۷). «تحلیل روند ژئوپولیتیک در نظام بین‌الملل»، **فصلنامه راهبرد دفاعی**، سال ششم، شماره ۲۰.
- افضلی، رسول و امیری، علی (۱۳۹۰). «بنیادهای شناخت شناسی و روش شناسی نظریه‌های پست مدرن در جغرافیای سیاسی ژئوپولیتیک»، **پژوهش‌های جغرافیای انسانی**، شماره ۷۷.
- افضلی، رسول و کیانی، وحید (۱۳۹۱). «تبیین رویکرد پست مدرنیسم در جغرافیای سیاسی ژئوپولیتیک»، **مجله سیاست دفاعی**، سال بیستم، شماره ۸۰.
- برچیل، اسکات و همکاران (۱۳۹۱). **نظریه‌های روابط بین‌الملل**، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح الله طالبی آرانی. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- پیشگاهی فرد، زهرا و کیانی، وحید (۱۳۹۰). «باز اندیشی مفاهیم و بنیادهای جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک در پارادایم پست مدرن»، **سیاست دفاعی**، سال بیستم، شماره ۷۷.

- پیشگاهی فرد، زهرا (۱۳۸۰). نگرشی ژئوپولیتیکی بر پدیده جهانی شدن. تهران: دوره عالی جنگ دانشکده فرماندهی و ستاد.
- دادس، کلاوس (۱۳۸۳). ژئوپولیتیک در جهان متغیر، ترجمه زهرا احمدی پور و عطاله عبدی. تهران: بلاغ دانش.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۱). جامعه‌شناسی ارتباطات. تهران: اطلاعات.
- صرافی، مظفر (۱۳۷۹). «شهری شدن جهان و جهانی شدن شهرها»، فصلنامه اطلاعات اقتصادی و سیاسی، شماره ۱۵۶ و ۱۵۵.
- عباسی اشلقی، مجید (۱۳۸۴). «جهانی شدن ارتباطات و چالش‌های امنیت ملی»، مجله نگاه، شماره ۵. عزتی، عزت‌اله (۱۳۸۶). ژئوپولیتیک، چاپ هفتم. تهران: سمت.
- عزتی، عزت‌اله (۱۳۸۴). ژئواستراتژی. تهران: سمت.
- مجتهد زاده، پیروز (۱۳۸۶). جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی. تهران: سمت.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: سمت.
- مویر، ریچارد (۱۳۷۹). درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر و یحیی صفوی. تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ویلیامز، مارس (۱۳۷۹). «باز اندیشی در مفهوم حاکمیت: تاثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولت»، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، فصلنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۵۵.

#### ب) منابع انگلیسی

- Ahmed, F. (2010). "From Resource to Trade Diplomacy – Revealing the Hierarchical Nature of Geopolitics", **The Romanian Economic Journal**, Year XIII, 35(1).
- Appadurai, A. (1996). **Modernity at Large**. Minneapolis: University of Minnesota press.
- Cable, V. (1995). **What Future for the State**, Daedalus.
- Campbell, D. (1998). **National Deconstruction: Violence, Identity and Justice in Bosnia**, Minneapolis: University of Minnesota press.
- Cuddy-Keane, Melba (2003). **Modernism, Geopolitics, Globalization, Modernism, Modernity**. Published by The Johns Hopkins University Press.
- Dalby, Simon (1990). **Creating the Second World War: The Discourse of politics**, Guilford, New York.

- David Rae, Norman Gregor, (2007). **Reinventing Geopolitical Codes in the Post-Cold War World with Special Reference to International Terrorism**, University of Glasgow.
- Dodds, K.(2007). **Geopolitics: a Very Short Introduction**, Oxford University Press.
- Dodds, K., Kuus, M. & Sharp, J. (2013). **Introduction: Geopolitics and its Critics**, the Ashgate Research Companion to Critical Geopolitics.
- Dodds, K.J. & Sidaway, J.D. (1994). "Locating Critical Geopolitics", **Environment and Planning D: Society and Space**, 12, 515-524.
- Goldstin, J. (1999). **International Relations**, New York: London.
- Griffith. M. (1992). **Idealism and International Politics**, New York and London, Routledge.
- Hall, S. (1996). **The Question of Cultural Identity**. INS, Hall. D. Held and A. McGrew Modernity and its Future. Cambridge. Polity.
- Henrikson, Alan K. & Kissinger, Henry (2003). "Geopolitics, and Globalization", *The Fletcher Forum of World Affairs*, 27:1 winter/ spring, <http://www.global-politics.co.uk/blog/2011/07/16/geopolitics-misunderstood>.
- Klimov, Blagoy (2003). "Geopolitics vs. Globalization in the Balkans: The New Rivalries in the Energy and Transport Sectors", Central European University-Budapest, Online at <http://mpira.ub.uni-muenchen.de/4112>.
- Kuus, Merje (2011). **Critical Geopolitics**, University of British Columbia.
- Kurbalija, J. (1999). **Diplomacy in the Age of Information Technology**. Dan Melissen, Press.
- Melissen, J. (1999). **Innovation in Diplomatic Practice**, London: MacMillan Press.
- Murphy, Alexander B. & Hommel, D. (2005). **The Geopolitical Implications of Environmental Change**, Department of Geography University of Oregon.
- Ohamae, K. (1995). **The End of the Nation State**; New York: Free Press.
- ÓLear, S. (2007). "Environmental Geopolitics", [http://www2.ku.edu/~geography/Syllabi/Fall\\_2007/Envvtl\\_Geopo.pdf](http://www2.ku.edu/~geography/Syllabi/Fall_2007/Envvtl_Geopo.pdf).
- Ó Tuathail, G. (1996). **Critical Geopolitics: The politics of writing Global space**, University of Minnesota press, Minneapolis.
- Ó Tuathail, G. (2002). "Theorizing Practical Geopolitical Reasoning: the Case of the United States' Response to the war in Bosnia". **Political Geography**, 21, 601-628.
- Roberts, Susan, Secor, Anna & Sparke Matthew (2003). **Neoliberal Geopolitics, Department of Geography**, University of Kentucky, Lexington, KY, USA.
- Sharp, J. P. (1993). "Publishing American identity: Popular Geopolitics, Myth and the Reader's Digest". **Political Geography**, 12, 491-503.
- Stiglitz, J. (2002). **Globalization and Its Discontents**, New York: Norton.



- Stopford, John & Strange, Susan (1991). **Rival States, Rival Firms: Competition for World Market Shares**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Taylor, P. (1993). **Political Geography**, New York, Longman.
- Valentine, G. & Skelton, T. (2000). **Critical Geographies**, University of Sheffield.

